رقعات عالمگیری

6

Lucknow.
10.XI.26.
W.I.

بسم الله الرحمن الرحیم

فرزند سعادت توام شاه عالم بهادر حفظه الله تعالی و سلمه با وجود سلامت
نفس فتح الله خان راجا را با خوش کردند با در لاهم ساهالکو [illegible] بالای آنکه تحوه
سلوک میکردیم ابلهی نفع و در حضور و غیب تحقیق شد که نیک و در نوع ضعف
ما پیوند آوات بخت رجا ابعد با مهمان بل بعضی با سانده تحمل
حرکات ناملایم کرده اخیر فهمانیده آوردیم یا نه میگفتند اخیر نار رسانیده اغماض و
تنبیه سد اقرار صاحب حوصلگی ما پیوند تا نقش سروار و بهار
نابر لوح خاطر اشرف اعلی مرتسم بوده کارها و رشته بر روز
این مورو ضعف صورت بسته کامل فتح الله خان را از رنجیده خاطر نمودند
و بیخو سیاسی ساده هم چار را که بکار رشد شاید از رشته و الطاف و سلک خاطر

گردند اگر در برابر لذت‌ها جانب هم و بیخ [illegible] بلند نهند و با علاج مقیدتر

سه نصیحتی قیمت شنو و بجا آویز هر لحظه تا صبح معنی بگویدت بپذیر

دفعه همین پدر سلطنت از نوشته میمرض عرض معرض عرض رسید

که این فرزند با وجود [illegible] نگاه داشت می‌کند و مردم [illegible] علی [illegible] زرند

ظاهرا قصد [illegible] ردکسته [illegible] خواست خدا [illegible] و حالا الناس

آندل و [illegible] منصب تا [illegible] کرده [illegible]

[illegible] طرف کنید از مالت [illegible] باقی فرزند تعالی [illegible]

[illegible] صلی الله تعالی و سلم [illegible] فرزند [illegible] صحیحه اخیر که

[illegible] ازینجا که [illegible] کعبه [illegible] آنجا [illegible] گشد

که [illegible] تحریر یابد صحبت [illegible] همه جا که [illegible] فرزند [illegible] خیال [illegible] خبر

فرزند [illegible] طور یافته [illegible] جانب [illegible] و [illegible] که این

هم عظمت است و [illegible] رفع العذر [illegible]

با فرزند [illegible] ذات [illegible] بزرگ صورت

لی [illegible]

نمی بینند و حال آن نسبت بفرزندان دیگر فرط محبت دارند

بالای این بطور دیگر عبارت که خواهند نوشت عیانا فقره چند در حق اعلیحضرت

پسند آمده لیکن قرار نداده ام نوشته که تنها باشد و نیامده چند چیز

اجمالا بهترین است آن نیز اولی تقدیم باید برخیزد بعد از حصول مطلب

برخاستن آدم بجز اخراج نه خواستن یا حاجت احتیاج دارد آن

به اهل استحقاق بقدر توفیق بیش از سوال باید جهت جواب بدین [illegible]

اهل حاجت بیش [illegible] از [illegible] عمده [illegible] که

بیگانه از خلق باشند یا زنهار از حیله در خلوت مشهور متصف به اهل

فطرت میل باهل [illegible] عقاید مستقل [illegible] سرآید

بیش رو [illegible] به مصالح کار باشد نهایت رقت است در عرصه حال

هم مخفی خوب بسیار نمی آید [illegible] متفحص و بتوفیق بیش [illegible] بعد چندی بجا

مدبر این حال فرقه عالم [illegible] محمد اعظم اعلیحضرت فرمان ایشان

بگرمی ولایت بلخ و بدخشان و بخارا و خراسان و هرات

بالصواب

ملک قدیم عزیز و توجه مقرر داشتند که از انواع بالستی

در سال وکالت حسن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب احتیاج الحق طرف

که طلب حضور کسانی که اهالی بر و اهالی اند باز نگاشته آمد از رفت

تربیت و محبت و رضا گسست ازینجاست که آنقدر لشکر از اطراف بیرون

دختر شهر الحسن توجه این فقرات را از رو یافت اگر پدر بنواهند

لشکر تمام شد پدر بر سر عسکر از اینکه بیره لحضرت بالستقلال باقی است

و سالما باشند بالصواب نقل اسم که دیگر از ماجه لشکر با وجود بابک حضور بیرون که

چه قدر نوشته قلعه قند هم ساگر رفتند تا این مهم چه رسید طالع

کار بار ز سمات عارف حضرت عارف است این معلی وجود اهالی کوه

است بدست آمد چه بیاید چه تا فکر جمع کنند که درین جا هم حاجیان

چه رو خواهند نمود و ذات حضرت سبحان جل الله و اعلی لا حول

و لا قوة الا بالله حسبی الله فرزند سعادت تو اعظم محمد معظم حفظه الله

تعالی و سلام اعلیحضرت باستماع طلم اکابر و اصلح سرکار رسیده بما

رسید

داشتند و همواره از اوضاع و اطوار صاحبقران اعظم سلام موجب ترقی مراتب
علیه مدارج رفیعه میدانستند اهدای این قسم تحفه جان و لایت السند مانند
سبزیان و قصار و بس شانی از کتب معتبره استخراج نموده بعرض میرسانید و
بهمه حسن طبع وفا التجربات افعال بیکار رسیده حافظه می سپردند
از آنجمله داستان نعیم بیان قزلباش محمد به ایالت تنگناه سلطان محمود
بر سبیل نقل از روی عاطفت تحت الفرز نوشته در حالت لاابالی عاصی فی رساله
بعد حتی محال الخلف الصدق خانواده سلطنت و جهانداری از میانه تسمیه تمام
دار الملک هند القلم میکرد که اجازه از اولاد مقبول صلاح وقت جان تنجانه لذت
که بخیه محی وطن کابلستان و حدود هندوستان مرعی بنام [illegible] ملک را
بجریده صحیفه آورده در این اوج خبر تنگناستی دیدم که یکی از امیر [illegible]
مامور کنیم بخاطر رسید که [illegible] سلطنت [illegible] دماغ [illegible] آورده
بار در دار الملک که از امرا اگر [illegible] را تسخیر [illegible] ارم مجال است
که او نیز خان [illegible] فاسد بخاطر راه دهد در این فکر بودم

که ناگاه از مشرق قلم این سخن بتحقیق سر زد که اگر تنگدل بعالی دولت

سلطنت بمال از آن اعلی وابسته نه بکس در ملک بمعدلت و حکام بعدل و داد [illegible]

نیست این احتیاطها بعجز بحکم فهم در وقت از زبان بوستان فالگو ام

این ابیات بر آمد چو دولت ببخشد سپهر بلند نیاید بکار ایزدی

در کمند نه سختی رسد از ضعیفی به مور نه شیران به سرپنجه زور

اگر پاسخ اجابت بر من دعوت خدا گشته که خواهد بعد از این سلطنت

تمام جان به دینها آسیب شدم که یکی از فرزندان جهانگیر سلطنت اگر

بر می آید جگر بند من خواهد بعینه ملک بند من برقرار این مصلحت را جمعه

پیر محمد جهانگیر را بحضور طلبیده گذاشته قلاده خود بر سر و گردن او گذاشتم و گفتم

ولایت و امارت حدود هندوستان و کابلستان و قندهار را به او مقرر گردانیدم

و در امور ملکی مهمات آن دیار را بامور میگردانم که حین تختگاه سلطان محمود مبتلا

گردید و فرمان فرما ملک خود را فراغت نکند و از مرتبه جمعیت بر روی دیگر

و ولایت مستولی بعضی از مهمات همت انگاشته که قرین ملک تواند عاقبت باشد

و [illegible]

وهمه متوجه شو که حق تعالی بلکات حقی بهش حجت بیمار از روا ستم

زر آنجا امید از و عاقل نباشی و از تورک سپاه غفلت نورزیدی

که بالکلی قطع امید آورده اما هزار که ملک تعالی برایت رزق او رو تو نوشته

وسایل پادو دیده از بدی و اگر خدمت طلبند ندهی که سپاهی کم یابی است

وحال عجز لشکر و سپاه و سر بر نقدست گرفته میگردد و بدان که خصار بلکات سپاه

خزانه را جمع سپاه باید کرد که خزانه جمع سپاه میکند در همین مجلس امیر سلطان

بالاایاتی و بی معتبر که قدم و امیر قطب الدین دیوان بیگی و خواجه میر الیاس

میر تورک و تراب خواجه کوکلتاش اصحاب و سردار و شاه حسین العزال

هرکانی آوسی سپردیم تا با شب و هرکه ان مغل سوم امیر سلمان ترکان

عرض کرد که سپاه من امیر تیمور است دیگر کسی را نمیدانم و دور از آمو

احمد کای سعود آرم با خوب نجم زم امیر قطب الیاس گفت حیات زندگانی اما بعد

تیمر با تراب خواجه گفت ما جمع را افرو جه از آینه بعد و

آوراه خواهم کرد رفت در زندگانی خواهم کرد حق جهان که حق کعبه به همه

نوازش و مهربانی متوجه باید ساعت لطف کارداران مملکت بسیار حاصل

تنوازراسی [illegible] حفظ آن و محاربات ساخته سلاطین بر نوع خواهند بود

باید که جهت دشمن خود بلا را ضرر نرساند و ما کار در آن کنیم [illegible]

ملک گردد تن نفس ها خلق لیک حالی که حق تعالی از همه [illegible]

حق تعالی همه را نور داده گفت که اگر برای [illegible] غلامی بوم برخیزد [illegible]

سلسله [illegible] و دنیا و آخرت کنم می و ترا داده ام [illegible]

لقمه بحجت نظم ولایت [illegible] در سالم او سخاوه بوقت استقامت بر قول او

فعلها باید همه [illegible] لازمست و نظم امور [illegible] رعایا [illegible]

[illegible] صواب [illegible] از عبرا جابه حاجری موجب از بنا طاعت [illegible]

دیگر عیان فریب [illegible] فرزند عزیز از دل رفت و جائه شفقت در باره

[illegible]

حضرت [illegible] باید بوسید و ایام [illegible] حق الله

و حرف [illegible] قرآن مجید باید [illegible] مقلب القلوب [illegible]

[illegible]

گردد بعد ازین حضرت عالم گشت اوعیه ما نوزه حواله سرداران محافظ خان بسند

که به الهی یوسف زیدی رسیده بگوید که این انوار اسلحه واله باشقعت

افزین مهر سپهر خدایگان بارانست توجه فرموده اند و بیض مازخلق منتعاجان بات حضرت

نظر الغلام حضرت جرات کرده و در استحقاق بادشاهی راقم بلکه ابر جدمش العرض

رسانیده که در ایلدرسال احکام عدالت فرموده اند بنیس حضرت مالک الملک مالک

خان قهرمان یک ربع مشکول گوارشده بر جاری ظالمی مظلومی تا ظلم مرفوع گرداند رسید

سر بحضور مابر تعرض عمال و پسا وزر دولت ظلم رفته و پسور وقت در برسیده

خلاص نیم مارا خیر بدعای آنحضرت امیدوار باشند که تا از ما قطع امید نکنند

و بعد ازین باید اگر بیابید ما را اگر برگاه نجابت فرزند عالیجاه اعلی

حضرت معز مقر القاسمی که بیانات و کرم جلیل القدر بالمناسبه عادات

بسر ارداد رسی مجلوجان و کام بحش محتاجان بایست صرف باید کرد حیف است که بحوادث

غفلت ملک بعد ما ملک الحضرت در انکار و بیم که ازدست تحریر آن تخیل

به آمار مرات الکفا انجه اوقات سامی و زر ارباب فرموده العلم که در بعضه

بدو بعث نخوت بخشی صبح سعادت از نسیمه توفیق و صلوة مغفرت سجده

در خلوت خانه خاص اثبات لسرمه می برند و نماز تهجد بگذارده مبر حلواه

بتلاوت قرآن مجید مشغول می شوند و وقت چاشت بعد از ادای سنت و فرض

بجهروکه درشن بر آمده منتظران دیدار فرخت آثار را که بندها جاه الیه نشسته

بر فروغ دیدار سعادت آثار مستعید گردانند و از آنجا خود بدیوان عالی

در عرصه عدالت باستماع عرض ارباب مظلومان بر سریر تصنیف و داد

و بی تحمل گسسته بنفس نفیس بتفتیش حال ارباب احتیاج کماهو حقه توجه فرموده لیت

انعامات بیشمار با بلیاس ورای آنچه یستمن باز بعام

کفر در آن مقام محلی در حال تورزه و توزک مرتب فرموده اعزاز

و ارکان دولت عالیه سلطنت و اهل خدمت دارای سرفراز

مناصب مناسب و انجام خدمت و اسباب نقد و ادویه اسپ و الایام

با انجام مقاصد و مرام ها لت خواه ابر بسی منعم و قریب بدو بهر

معیاد تنزل و مناب ملاحظه فرموده بر دیوان چار بالش خاص جلوس

با سواد

که به آبخور مالی و ملکی استعمالات ارزنده بود به سرکار بخشیان عظام

و صدر الصدور بما یحتاجه و تصحیح میرسید بعد از آن به مهر انجا معاشیته به سفره

خاصه بسته از ادعیه طیبه که بوجه حلال بسر انجام میافت بجهت قیام

بدن و تقویت طاعت خیر تناول فرموده از رغبت دماغ نشاط عیشی

با وقت بیدار به گرمجالت بالغی قیادله در بعلا خفتند و قبل از ظهر

از بستر برخاسته و وضو نموده نماز پیشین را ادا میکردند و آن والده به سبب

تسبیح و ورد فراهم بر سر جو میکفته انجا دیوان اعلی بار یافته

و تصحیح میفرمایند و تا تمام امور خلافت و مهام ملک بعد از

فریضه شب بار عام و دیوان خاص موافق معتاد قرب و متکلم نحیه

تکامل در کار خالق و خلق ترد یا میدارند و بار عالم بر حال همت

حوزه همه سکندر و کس میدارند خلق ساب ذلك ارزان

بار لیستر فیه لرزان خواب سیدار ... با انتقام

از رجال نجیب و آزاده مردی با اصحاب کعبه به خوابگاه مقدس می

خرامیدند و برای ترتیب راحت مجلس صبح زمزمه دوران مقام مور خیال

حاجت حلم واقف ... بیان مجمل الکلام خاطر سید ها از اندرون پرده

و گوی نور بیرون تیر چه آیات سیمین و کلمات نمکین دل

آزادگان و سیرت پاک اخلاق برگزیده حالات استاد

اولیا و روات ... و با ابرار الذب و همان نوبت به نوبت

موافق رعیت مطلع ... بیان مسلک و به گذار ... اوله القصه

فضائل و خلایق ... وجه الله ... عدالت بناه ملک ابرار

مومن الملک تحریر و تقریر ... مشهور ... ارکان

... اسب ... ضابطه ... ریاست

سراسر تعلیم ... عالم ... تمام ... سیاست

و کام ... آنحضرت ... وزرا

... مد ظله العالی ماجرا

...

[illegible] عالیجاه [illegible] رکاب [illegible] که [illegible] و با هوار [illegible]

با لک [illegible] گراید بر صداق [illegible] اوست لطف حق با تو مواسا کند

[illegible] که بعد [illegible] نگویند حکایت [illegible] از انظار [illegible] خوبست

که بر حقوق ما [illegible] کفایت [illegible] و ملک سعد [illegible] ابد [illegible]

بیت

منت منه که خدمت سلطان همی کنم منت شناس ازو که بخدمت بداشت

[illegible] ان [illegible] خیر و [illegible] خلق [illegible] گفته

اگر از من جرم [illegible] و [illegible] خوبست که [illegible]

گناه چاکران [illegible] عفو خواهند که در [illegible] فلک [illegible] جان

جنگ جان [illegible] از سعادت [illegible] رسیده [illegible]

خود [illegible] که از [illegible] عنایت [illegible]

دولت که [illegible] پروردگاری [illegible] الکرام [illegible]

[illegible] غبار [illegible] که [illegible]

یا رب بکرم

من از وضع رقیمه در قلم که فضلا را ازین بیشتر کرده اینهم الفاظ

در کار الله عبارت در او زده بسد گوش شنوا باید

در بدیع الشان خط لبه یکی شکوه ابراهیان مشاهدت سنت ما

همین گردم باید شاه حق خود را باید تو خبر حضرت عرش آسمان

مسعود کی ماه نور بالا کلمه نفس و قطعه امور شعور شد و لالوی المحرور

خوش بی لعد ابوالفضل باو نیک بود کتابت توبه اعجاز طور خود بید

تو لعیه پایه را بولان آمد حق و یاد ام کار جار با جاز باید بود حق

هیچ دانی از سر مرد حق شعر مردی باید و آلبت الله

با دوستان تو الله حق و الله با دوستان الله دل العزیز

جلد و شد بوار مسعود کی سوال ان بصد محبت نمی رسند و سالکان

بوسه کار را جواب می دهند چنانچه در کار گاه سمر سلطان سردار

آب آن مرا اظهار در ... را جواب ... حلو ساختمان ور

حضور ... خود

اسمی لله

احسن سادی روید استیجاع املاک محرم ابر وقت ل ا مرادحاصلست

قرر یحا لیحاد رو بو بعد الله خان بدبر اعد بحا حصرت سسند برسد بد

عص بموده مامی به بسط ابد لو بقط فقره چند برزداسیم با محمن

زمانیم اقدالسی ماک ار بیل حروالعان سیرالسی اعمال ارکال

مسیعی بمول محتاجان وسنیر فرحال کرسنه بوجب بعد بعمی نقصی و کوت

داحل به سرسته باعث امروی خالی بر ورزان بحر به اهل رنا سساحل

با اقربا جاصه بیاست طراوت کلستان سلطنت لسحاب عدل

منعصرنه بعلی در امور دستور ارند هر و سلاطین و سایر ماندان بر تقدیر

و نرمی خاندان برحم بر یتیمان و محتاج بستن که کارروان محملها حال

الصرام الحور ملا الصلاح و صوابدید وزرا مطلوب و منصور کودن

همت قدرت ماندان ارحمت ارادت در بر سیدان امید

داسلی ارحات الله ماعلو جوانم محاسان اعلی حضرت بخط شده

در سه بر ساحات مذکور داده و لعرره حیا حجت الله انجمن بر

ور دوری مبارک بحان مذکور در حمت المعبود خود سیم انها عبیلده

همایسم به ان فرزند دلبند هم نوشتم با نوعی محبت به میان رفیق یار

فرزند عالیجاه بعالی تمام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم [illegible] به اسیر

نامه و نوازنامه العزیز عالیجاه در لفظ خطابه قمار ملتفت به حیف حیف

با وصف دعوی خصوصیات [illegible] بهترسالی ارجا با حجه است که خبر [illegible] نشد

یار از فراغ عیش خاطر جمع قاتیان جدید تصور باشند و بهدید گفته

فرزند عالیجاه ارسال طرف دریاب در جهل کلک [illegible] مرشد

اگر که غلط شعار است هم [illegible] و هم لذت شغل امید [illegible] در خلوت

فراغ از سیر [illegible] امور شعله به منزله [illegible] نوالی لطف خوش نما و خوش

امید است خصوص که حقیقت [illegible] ز سر [illegible] باد احب لیاقت

[illegible] از حادثت تعزیه و تواریخ منشیمند [illegible]

[illegible] جمیع حادثات مقدم باید است [illegible] آسوده یک صلوه

[illegible]

[illegible]

یا رب سالم

بسم

و سعادت خان و محمد بیگ با احکام رسیده بود بعالیجاه فوق سرکار قلعه

و مال فکر قلعه سکینه و خرس نحقان کرده سهات

معاش کند [illegible] معادل [illegible] با هیچ کار و کلان با صبح [illegible] با قسم [illegible]

حمید لطالت [illegible] و کاری از روی [illegible] بند [illegible] احمد [illegible] جواب

باید [illegible] که بما به تحت بر حال بماند فرزند عالیجاه محمد انور سوداگر

به مقصود [illegible] در اصلاح [illegible] ندارد و امیدیه [illegible] می نماید

فرزند را با [illegible] کردن با کمال [illegible] و طبع بر ساحل بحر [illegible]

[illegible] باید فرزند عالیجاه [illegible] العزیز حلال [illegible] فرزند [illegible] سند

[illegible] و بدل [illegible] حوالی [illegible] و از [illegible] ما که [illegible] سردار

فرزند عالیجاه [illegible] و عدل [illegible] صوبه بحران [illegible]

بر معاصی [illegible] رعایت [illegible] الحال واجب دانند و [illegible]

موجود [illegible] مستمال و بحال دارید و حرف [illegible] عمل کو

[illegible] مرض [illegible] الله مرضا [illegible] شان [illegible]

[illegible] گوشه چشم [illegible] مهر [illegible] لطف [illegible]

[illegible] العزیز عالیجاه [illegible] معامله [illegible] رقعه [illegible]

دیوان دکن تحت السلطان نیمه است که مستوفیان قدیم را اشغال جدید و نظم

سامانه توانستند دید ازان فرقه و دسته سلاطین بیجاپور [illegible]

حاله بعد به رشته اختیار وندو را بسپرسند که بعد آن [illegible] از اخوان مستوفیان

فرزند [illegible] هنوز [illegible] سنجاق خان و محمد بیگ [illegible]

حقوق خدمت او محو گردیده ورنه او هم [illegible] و آماده باب [illegible]

به ایشان [illegible] صدق [illegible] تعلیم عبدالله خان از [illegible] ابدا [illegible]

از [illegible] مسلمان خان تجویز [illegible] نمایند [illegible] قدیمان [illegible] که [illegible] باید

زیر [illegible] بعد در [illegible] خدمت [illegible] سرکار صوبه مالوا در

جاگیر آن [illegible] سربلند خان و [illegible] منصبان [illegible]

روح [illegible] عالم کار [illegible]

[illegible] اعلیحضرت [illegible] جان [illegible] مال

والد [illegible] جاگیر سعدالله خان را حمدالله خان دیوان [illegible] صرف کرده

خود [illegible] مصروف [illegible] ولیک [illegible] امور [illegible] وقله [illegible]

مذکور [illegible] که [illegible] سلطنت [illegible] گذران

10

عرض می‌شود که فلانی را بحضور ... باشد و وصف ... دارم الحضرت

الحمد الله خوانندهٔ بر زبان قلم آورده که ... وصف سار ... معروف سیدانم

آورده به ... دارم آدم ... دار ... آباد ... کار

کلم باشد اگر ... دیدیم و در کار است ... خوش

بنت خان در ... عالم که نشان ... حامد لو آداب بجا آورد

فرزند عالیجاه از ... طاهر ... غفلت از روز ... حال

باشد ... دارد ... غفلت ... فرزند عالیجاه

حذرا

ما کار ... تحریر ... رحیم ... خوبی برا

حافظ محمد بیگ جان ... عجب خواهم ... رحمت

دستور ... حال ... اگر ... بال

سیاهی ... قطب الدین خان ... سید ... تمام ... که ... وال

صلوه ... اند ... هر ... جعفر ...

معمول ... محمد ... انک ... الحق

لایق دانستند برگمارند لیکن الله ملک و بهار سپهر و آنگردون

ارزان تو الطف را احسان میشد طاها امتحان لطف تو این سند ز القاب

و باید دارای و واقعه های خرابی علم و قلم معاملات مالی و ملکی صنایع حال

مطلب محقق و خوش کردار از برات گو مفهوم و عیال کلیه

نوکران خوب دانستند و از بهر حضرت فتوحات منزه مهمات متفق سعر

آنها در عرصه اعلیحضرت بندگان خان بسیار بسی لطف و بالاخره بدایت مقامات

به رتق و فتق معاملات متعلق خاطر و توجه ظاهر منظور بخاطر آرام

اعلیحضرت ملک حسین پاشاه جهد بسی فرموده قدیم مرحمت بجانب مقصود

دیوان فتح مشکوک قرب خویش بس از ابتدا حال مقام نبیده

حال کس نیز از این مقامات که بحکم از اسب و کار دار از نامه باقیه

و از آنها در حرکت گاه قرار بعد گاه از این حرکت ابد

برین ز محل ظلمه و مقامات معمول بای حالیه جزا حال معامله نشسته حاجی نور

دیگر بهادات و خوردار دار و دلیر و حدود خطیر مشوق و در مسیر صحیح

فرمان گرویدن از راه بنده و سلسله سپهر و سایر فرمان عزت

لهم تمام

بسته می بندند آنچه الله [illegible] دارد و عقبه توجه [illegible] دیوان [illegible] فوجدار [illegible]

نواح احمدآباد کرده بر مطلوبان بجانب آن [illegible] مقرر نموده‌اند [illegible]

حال حقیقت [illegible] وقت [illegible] وطن [illegible] و حرف حق [illegible]

و [illegible] از [illegible] فوجدار [illegible] از انحراف [illegible] صعود [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] تمام [illegible] مجاری [illegible] دارند

در [illegible] می‌گویم که دور از [illegible] غفلت از احوال [illegible] ماخوذ [illegible]

وقایع [illegible] معتبر و محافظه در [illegible] مجالس [illegible] اعجاب

احکام [illegible] در وقت [illegible] چون [illegible]

[illegible] فرا [illegible] الله [illegible] رحمت حق

[illegible] احوال [illegible]

اطلاع [illegible] الحمد [illegible] فرصت

و [illegible] خطر [illegible] اوحل [illegible]

[illegible] از فضات [illegible] در تحقیق

و [illegible] صدق و [illegible] موفق [illegible] در

حال معدوم فرزند علی جاه داروغه عضل ابر... احمد ... نبنده ام ...

سیادت... ساه میرزا ... منصب ... حالت جلیل ...

عرض ... منصب ... اسد ... که

...

و ... داوران ...

عنقا و آنجا ... حکیم ... رسیدند که ...

... حلی و جلی ... بارک ...

محتاج و ... نماند ... روی ... فرزند ...

ظاهر ... فرزند ... تا قدر ... بیت

... که ... احوال ... العاقل

... رسیدند ... علم ... حال

باید ... و ... بقاره ... یافت

... جواب

که ... شرف ...

قرار

12

فرزند عالیجاه حلیم ... ارک ... عالی و ... ماه ... ساله

... جرامین ... و ... صفات ... و آله

برادر ... و جوا ... ... [illegible]

و ... بنام ... و ... ... که در ... [illegible]

... برای ... [illegible] ... ممالک ... ربع

که ... حرامی ... حال ... خواهم فرستاد فرزند عالیجاه ...

... [illegible] ... و ... حالت

... و ... الحمد لله ... ضعیف ...

... [illegible] ... و ... واز دولت ...

... حالات ... در ... والله ... و آله

... [illegible] ... اسم اعظم ...

... فرزند ... عالی ... [illegible]

... [illegible] ... مینمود

... [illegible] ... و سلام ...

زوال جهان مصلحت بیند بر دولتی که برایشان دو روی از حصن عمارت عقل عاقلان

مجاهدان گذشت و قدر که مانده لا تحصل بعقو قدم جهان بیش شود و مکر

نجات بیش تر آنچه مالکم بعقو سبح نابینا کند در حمایت کم کلام

حیث حمایت نکرد فرزند عالی حضرت ارسعد الله بر مسند [illegible] خوش

حالی و خیر و عاقبت حسب عمر گوهر عذر ایمنی و سعادت که حضرت فریدون وار

در ذات اقدس افرید به تسخیر ارادت لیاقت تحامی عیوب که مبرد به مبتدی

وفادار در عرصه روزگار [illegible] رساید [illegible] سالمند جواب [illegible] از اقوام

خوب صبح [illegible] باید که [illegible] باید و [illegible] ویوسف

بر حرف ایشان در حق [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] طلب

وصیت حضرت [illegible] که جدا عالی مرتبه اعلی [illegible] باید که [illegible]

نماید و [illegible] که [illegible] دارد [illegible] هرچند

او [illegible] دارند [illegible] حضرت [illegible] باید

خزر [illegible] روزی حضرت در خلوت [illegible] درحق

امرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عاطفت [illegible]

یا رب کریم

13

وغرض تخصیص امر سخن سرا از انجام این خجسته مجامع که بسوید این حرف

و قصه نگار جواهر انعام از جنس کرم منسوب بوجوف یا نعیم بکوم اتفاق

ما موجوم رصانع کار گرفت فرزند جانبخان بزرگ اعلی حضرت

مقدسهم باعلیجاه زلف او مصدر سعادت ابد حال ما و جهانگردان حال

مرحمت علا احاطه ازرف اسعف محمود الحضرت عهد حمید کس از

با طمطراق ملک و بال طعمه لعل سده احمد و محمود جهت با فر و شکوه

ما بیعات خاطر امید رزو متحمل خان خطیر بوالسعد باید انشا امید

مباد از انتظام امید بود جلیل مقدم حرب بعون جان عرض او

روی جهات جلال قبه اول بیار محضر مشیت قدسیه است

با بیعات هیچ کس اند بوران خانه علام جهانی مرحمت شد بلند

بر مقصد والا پادشاه و حضرت صوبجات زینی حق موالات

سزاوار ابد مجرد سبحان کسب حرف برکاع اشرف فرحت

پدید آمد و حلم کند از آخر روز علاوه میمنت سارید تا منبر صورت

و سبب ابتدای این مسوده جوش باشکار بانی حافظ حواله منشی گردید

حمایل بر وقت تحصیل پر نور الله بعد تحفهای بلاغت مبنی [illegible] عرضی

جو بر لب و کنار داده هر یک [illegible] چهر با حنو [illegible] بمرصعات لآلی

ار نوادر و نادر مثال خود اختصاص یافت و الحق [illegible]

[illegible] عوا طلعت [illegible] ملتزار [illegible] سوار اضافه [illegible] زاده

[illegible] جوش [illegible] خال [illegible] ز خیب

[illegible] عرض جود و تصلات [illegible] ملتزار [illegible]

با اهل استحقاق [illegible] گردید [illegible] بحال [illegible] خاص مقدمه [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] مدال [illegible]

از [illegible] گردید [illegible] از استعمال [illegible] عهد [illegible]

[illegible] اختصاص [illegible] علامات [illegible]

[illegible] حجرت [illegible] انجار [illegible]

[illegible] تحارت [illegible]

[illegible]

یا رب تمم

حضرت الله تعالی و تقدس تا جهان و آسمان بود و بدید جهانگیر باک بجلی

احدیه تجلی سیاست سر ید بنکر و بند حقائق ضعیف سخن جان بانی جوهر

جلی پیچا بر عکس شد علم ذکی یا فور قوال الشیا حضرت رب کرام

بی نقص که کار میباشد چه باید که در محض و مساق سکر و ... وقت

تحریر و نقش عنوان که ذاتیان نسبی بلا از دیده رکاب خود بحر که عرض

حه تو بی که ذوالجلال اش بر ... یا همین که هان بساید ساخت قرار ند عالی

و الهوی که بر کبه پوسیده بالفور خود میتوان که پایان و بسیار زده برابر رقیبه

زر را بدا آرامی اشنیده و اصل فرح حدار راکه از جز را ل بر فیه دار خانه جمیع می‌نماید

فی المحقق رسن را بود دست راه رفتن تا کسب جو او حرام است که

صد مسح و جهات باک می گرفتند بر مطالعه نسبت تحریر انس العدیم حقایق اصل

خلاف تعقد لغات کلام تحقیقات این قرآن بنام دیوان ... و لبعد ... اثبات تصدیق

بحکم لغه زر را ... که اصول بحق کاکل و دار گو از بلا بشد

خالصه با باب ببند بر خواهند که این عمده عیب تر جانه جمیع حسنات

خدیو عالیشان وزیر اعظم حضرتلرینک ذات اقدسلری خلق الله مرفه الحال

شکرانه‌سی عنایات جناب ابد مدتلری اقدسلرینک ازجمله معروف جهانی

ایجحضرت لعزارلی سنجاقلرینک حروف دیوارلرنده لیله و بر [illegible] ترجمه

شده‌لری جاهی اقدارلرینه طلب دولت فاتحه برد آثار العباد خصوصلرینه

سعدالله حال دارالوقت شمع والد رسانده [illegible] صالح المقدار حضرتلرینک خبر

فرزند عالیجاه سعید حال بهار حرکات سنجاغی بالاتر العلیه [illegible]

حسین توصیه ورود اولنمات حر آدامی سعدالله حال ساری [illegible] تبریک حسب

سعید حال لحم الطف آنیه ملکتی مملکتیه وعرض حضرتلرینه رسانیدند

مالک الحضرت له [illegible] عامرسالیه الطف الدم حب عاقل

حاره‌یات حالی ساله رسیت بر مأمور راند که در هر خصوص تحریر لا

تا اگرای حارسای قبیله دار الساری مجموع ما تقالیم رساند داراله امر

گلدر رسنه میرزا نور عرض معدالقم بر طلعت رعیم اقدسلرینک برحسب عنایات

که بیلمیه احترام بهمتمدن زحور عطا خلعت فاخره احسان بایند

حکم که دولتلی عالیه امنی حضرتلرینک خدمت لایق بخوبرنما

سعید

15

سعید خان بهادر [illegible] حسن توفیق [illegible] قدردانی [illegible] برادر سعید

به فقرا و صلحا و [illegible] نعیم محمود فرزند عالی جاه روزی بهار [illegible] دیوان [illegible]

[illegible] فرزند ارشاد اعلی حضرت [illegible] که [illegible] بابت [illegible]

[illegible] تفاوت ایام [illegible] که زادالله [illegible]

الی حضرت [illegible] سعدالله خان فرمودند [illegible]

تحقیق [illegible] خان مذکور فی [illegible] حال

[illegible] محبوب

[illegible] درباره [illegible]

[illegible] شرف [illegible] مع [illegible]

[illegible] بخط [illegible] نوشتند [illegible]

تعلم [illegible] مجادله [illegible]

[illegible] صدق و [illegible] خاصه

[illegible] سعدالله خان

نمی خواهد بر کاه این قرار و فرساده رسید نمود بانسبے بحقیق نمود
بجواد از سعد الله خان مملکن الحصول است بنا به طول سالهاست
بندهای پادشاه خصوص سعد الله خان که بسیار بدیت و بدیت اوردن
قول مرحوم حسب مصالح کاران حضرت که بسعور اصحاب معاملات اصلح
ازراسے مال و جوش باشی اخر و در حسد نهان الحمد لله عنه بون حاصلے
و بزار جه بسیار بعد به بخواهد خان الحکام فرمودند مجرد نقد بحادثه
این نقل رهائی سخصے بعضر بلوس رسید بود در آنجا بسیار حاکم شود
بلوس ساهر بیچ روز الثانی حضرت شاهزاده عالی تو گفته
در خلوت خاص ما بحر اختصاص مسعد از زبان گوهر فشان فرمودند
زلی و خوش ملکت و مال منحصر بر تهمو و الاصاف امعود بالله الرابطه
انحو سرین مرتبه خلافت پایه ابد اعدا و رواں سجستان سر روز دو کار ارد
احتلال گفتار در لطه وسی نه بلا و روزه بود و برآید رعایا و
سپاهیان بر لطاو سینکه خاص و و برآمد حسب الله با هزار و هلی

صحبت ودانسته بعد ... بیچاره ... داود ... خواسته ... اروالی

سلطنت ظاهر ... سلام ... حضرت ... سبب ... سیده

وتحلیلم ... ازبان ... اوزاکهو ... عجب ... اولان ... واقع

...ار ازان ایلان اوزمان اوزاکهو اعیسی ... مقال ... دو ... سال ... واقع

نحض اوجاران ... ایکم بعلم ... صوبت ... والوعیسی محمود ... الکی محمول

سال والوکی ... سال کلی ... وسیح ... الحضرت ... وصحیح ... والوده ... اعلاح

بابدلال ... دوبره مقال ... ایلی ... اعلاسی ... ایل عاج فاتی ... درم وقال ام لسی

السو مال ... اوزرت ... دارم الحوات ... اوطاع ... الیکی ... نوابحی

ارکلمت ... متحمل ... اوحطار ... لوالدکر ... بعد ... ایم ... حالیلی ... دورکالمبر

الکلمت ... جمهور ... مادی ... نولد ... ویسلی ... سا

مبارک ... مدد ... عطا ... اودیلی ... حال اولو ... ابدار ... اوده ... حال ... زور ... اسلامال

وزیر ... وسلم ... اولاد ... الصح ... سادر ... دوده ... جام ... جام ... دوره ... طعام

... طعام ... سهو ... سلالدر ... لعل

... بیهلاحو ... اولی ... عرفه ... ما طعن ... بلید ... سیحی ... اداره

... وطعلات

16

سلف کسی از ربیع المقامات انکار کرده [illegible] موضع سناسکی

موضع خند [illegible] از الب [illegible]

بنقصان کسی از [illegible] و به [illegible] ارتفاع شان [illegible] بسیل خواهد

[illegible] باطل شان

به خوف [illegible] و [illegible] استقبال [illegible] وقطعات خواهد [illegible] خواهد رسید

[illegible] و ایمان [illegible] و لعل [illegible] [illegible] خواهد

وجود موسوم [illegible] خواهد باسب [illegible] اردو [illegible] خواهد آورد

[illegible] خواهد شد [illegible] خواهد رسید [illegible] و [illegible] خواهد

معاف [illegible] بلاد [illegible] خواهد [illegible] خواهد رسید [illegible]

[illegible] معاونت [illegible] الاحوال [illegible] حصول خواهد رسید

ابتدال المصلحت [illegible] و [illegible] الوالت [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] باصلاح [illegible] خواهد [illegible]

نوال [illegible] و [illegible] بسی [illegible] و بالذوق

[illegible] رسید [illegible] خواهد [illegible] سوال [illegible]

[illegible] و [illegible] القدر [illegible] خواهد رسید [illegible] و [illegible]

و [illegible] خواهد [illegible] الا خواهد رسید [illegible] و [illegible]

و [illegible] صالح [illegible] و باران

کاری [illegible] خواهد [illegible] خواهد [illegible] خواهد رسید بالله

[illegible] خواهد [illegible] خلاف [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] الحمد [illegible]

[illegible]

دعا عاجز ... بنای ... فراوانی

بندوبست مالاکی ... از حکم کارفرما و بران خواهد گردید خواجه ...

و مساکین خوانین و خوانین علاحده و ... لباس ... برخوردار خواهند

فرزند عالی خانه ... میرزا ... دنیا ... دل به

آمده ... سر راه ... اعمال ... بوی ... حساب سند

و خانه ... سر و ... میرزا ... حور و ... در خوش

و دیگر حاجی محمد ... سید محمد و میرزا ... الحمد

... سخت ... الحمد ... حال ... الله ... حال ... الحال

... محمد حسن ... الملک بالله

... الله ... انجام خواهد ... خانه ...

... آن جانب ... سخت ...

... فرزند ... خانه ... الله ... جدا ...

... که خانه ... بلاد ...

... فرزند عالی خانه ... بلند ...

... برخه از ... سر ...

فرزند عالی جاه جان پدر جامهای سقائی صورت کمخواب سبک مقاله

و دو اسب حاجات است که بنا بر بعد و مسافت و سرحد مملکت بتحریر نرفت

باطلاع خود یا بحرا با منصور بعد سر و بدین بعد جهات مسنه یاد

که ابراهیم فرزند آن بوعد به بعضی کارها مسمی باید از جهت فوجدار الکبر در و بند

بهر در نصر فرمانست و سایر عوارض بد ملاحظه مستمالکه بجانب مسلطور او را

فرزند عالیجاه بعضی جنس بوسه زوار حضرت سید صلی الله علیه و آله و سلم

برسند که الّام بیت اهل اجابت است آنحضرت مدد نمایند که الفتح

حاجت نماید من بحوالم که تحدیث ملوک باشد بصاحب حاجت

فرموده که لوح ال ابراهیم فرزند عالی داشت که این مرتبه فرستاده

و سر خوب دلالت و از ابن اولیاء ام خوب آید سبب سیر نام الله اسم

باشد نامه فرزند عالیجاه موجب حال به تحریر فرزند تحریر اجابت

آمده ایراز خدمت بدل جام خوب برامد عظمت صورت آن بیت

مدام ایمن عیش حقیقیه بسیار اصلی علوم کلمه این آیت که

باید فرمود نعمی متحقق والسی باید فرمود که امان و بیان

18

عرض خدمت فراوان ... و بار اعراض ... لا ... لابد ... العبد

از جانب ... محمد علی خان ... خان و ... خان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... عالیجاه ... [illegible]

[illegible]

سر ابواب الحسن و ... رعایا به ملک ... [illegible]

دار ... عالیجاه میر جلال الدین ... [illegible]

راه بیمت خان مرحوم است که ... [illegible] ... الله ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... اعلی ... که ... مقام ... اجابت ... [illegible]

فرزند عالیجاه افتخار جایگاه و ایام اقبال سامانی ارزانی ... وطروبیه ...

... و ... مخصوص ... باجناب ... متوقف ...

... و ... مخصوص ... و ... فرمودند ...

... السلام ... و ... خدمات ...

... ماه ... اربعه ... بمبارک ...

... و ... و ... ایمن ...

رجوع ... صحیح ... در عبقه بخارات

سم بیم

قبل از السابق ... از ... بخارا ...

از ... باید ... احتیاط ...

... و ...

فرزند عالیجاه ... ماحاء ...

بمثابه‌ای که برقرار خالص اللانور رسیده دیوار [illegible] واز حجره خوالعه رفت
و حوصله چون بلعبض حاله منغلب از [illegible] [illegible] بقاء والله [illegible] عالی ال
بالسی که [illegible] الکار بابی حالت [illegible] در آن [illegible] [illegible] لوش خوبی
می‌گفت که [illegible] الله [illegible] وخوللی لعه همراه گذر برد از [illegible] ساله طار رعایت
و قایع الکار بر [illegible] و لعار بجا گذر [illegible] رسید [illegible] لعم که [illegible] از [illegible]
مال [illegible] ال که بر روی حال [illegible] [illegible] بالا در [illegible] [illegible] رواداز
هیچ از فرر [illegible] [illegible] بالعنایت الله و دیگران چه [illegible] [illegible] رسید اوقام
از الکات [illegible] [illegible] [illegible] عالی [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] قوت از اعضا رفت
لکاره اندام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] و [illegible] ام [illegible]
رها [illegible] رفت [illegible] باند ملک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] رفت [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باید از
[illegible] و از [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] رفت
مقارن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرزند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] العدد [illegible] [illegible] فرزند
[illegible]

صحیفه [illegible] الله [illegible] رسیده که همه جهد و سعی [illegible]

و برای [illegible] مصروف است که از خداوند [illegible] گردیده در [illegible] حالت [illegible] ذات

و [illegible] نوازش فرمودید که [illegible] دارم هیچ با خود [illegible] و انعام [illegible]

برای [illegible] که درجه [illegible] خواهم [illegible] شد [illegible] بنظر [illegible] و اقبال

[illegible] از [illegible] و [illegible] ماند [illegible] بار [illegible] ابراهیم

[illegible] خواهد [illegible] بنظر عالم ظاهر فرزندم

[illegible] الله و [illegible] فرزند [illegible] بهار [illegible] احسن [illegible]

[illegible] مایند [illegible] الکه [illegible] پالک [illegible]

[illegible] الوداع الوداع

فرزند [illegible] عالم [illegible] و [illegible] اقبال و صبا

[illegible] حالات [illegible] الله [illegible] مقام [illegible]

[illegible] دارم [illegible] و [illegible] عبادات [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] دات

[illegible] فرزند [illegible] السلام

و مسلم بر وی باب اجرت موجب ملاذ لیکن جناب عزم که از آنجمله حرمت
شد اگر غریب
سال بسیار گفتم تمام بعد عذاب رحم ام حرمت منکر الحمد لله رب العالمین
طاهر
حوالی لاهور مسلمانان و فرزندان ام اسم به حفظ و احتیاط امید
قبل
بر روز عالی اسحاق نام بر دیگر الحمد لله بود حق ساکنه ام او حال و
بالا
سواد و رسیده لاهور مسلمانان کسبه بود و بازرگان تجار ...
اضطرار
سمارا و فرزندان سمارا بجای سیارم و خود رخصت می خواهم حال
سال و
بهار رسان جامد بود فرزند ملعون ظلم ایشان بر دیگر
آمده فرزند او بسیار خوب لواحق تجارت حیات الله ...
ساله
از روی کار ... غلول ارث و اموال ملکم ملکم و اولاد بلور والده
در بهار ماه آن مصیبت زاده رفاقت والده جانب زادگان و مرد مال
ترحمه ... و فروش اند مروت ملال او در پی ... زر
و با به ادوار ... ... رسید فرزند ملعون سال ... صبح
عاری دست ... محل ... و محبس ... صحرا
لله ... و حکم ... مصطفی اللهم و مرحمت ...
و ... بود

با همه ارکان فی سبیل اجرای حوالهٔ تنبیه نمایند در همین ایام کسی که ملک [illegible]

قلع و قمع متقاعدین آن [illegible] از شیخ [illegible] احمد [illegible] الملوک [illegible]

بر علما زنند و مسطر احکام جمهور شده سر لشکران متوقع اضافه مستمر بودن

[illegible] ملک [illegible] ماحقه [illegible] [illegible] فرزندان [illegible]

اضافه [illegible] و وقایع نگاران [illegible] [illegible] [illegible]

بجای [illegible] ملک [illegible] و وقایع نگاری [illegible]

از [illegible] وقایع نگار [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] واقع شده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از والده حاجی آقا ... گرفته اند ... درلش پلانه ما عالی ما نمودند
نجات دعا سحر ... ابن ... دفع ... بهار ... فرمودند ... روحیه و جسمی
بعضی ... علما متفق اللفظ لذا ... بعقول ... و جمیع فضلا و علما متفق اللفظ لذا در کعبه
سلطان ... کلمه ... تمام ... رفع الاسرار ... متبدل ... و ... فاکه ... ولوره
و اسباب و الادب معقول اجناس ... و ... علات ... و نفره ... خمو باطلاد
علما ... و ... متبحقان ... تا ... نمایم ... تا حاجی ... الکاتب ...
حضرت هم در سالی دو مرتبه ... مبارک ... ذات اقدس
نار ... صفت ... مرتبه ... در سالی ... هم ... نور ... اگر ... نمودند ...
اجناس ... که در ... ثابت ... با ... سوید ... هم ... که ...
بلیات ... روحانی و جسمانی ... و ... الله ... والله ... والله
فرمودند ... منصب ... حدیث ... رساله ... قول ... حضرت ... تعالی ...
فرزند ... هم ... قسم ... بحضور ... تحقیق ... ماباب ...
ابن ... از نور ... بهار ...

وقوران تقاریبار لمحالگد سبب . تلمیح وحوسی ورلب و بیا

یگدیت . بیدلک سمارکه خفا با مالکو . برلهل اوکابد برها

بلدنسته . بورلحه وریدر

زمده اجملی تهارمین بد . وریدر نلحه

بیادرق ورین احزلال قحجدار حال والفنز قاره ستقریب

باید لوکیسه وریه نفت وسینبوب نسنده الربیعی بیوران قولت ته بعض ومعصر

وریدر نلحه بیسادر قالج ومندوب بیام قحواصلات تیم لروفاته

ولواید لوکسی وقیمده ته حیبان . درصوته دار للم عور بیسی ازجلات مندور بیام قحو نورته نوعی بعض السبه اعراض

مقابها منعدد ورنج قبم وبلیم لور الیسه . بایدلوات . وریدر لحه بیادر وحابی العقل اللعار واپار دلت

[illegible]

ولوق لهدار استقبا صلات بیوند گرفته ... فلعه قلعه ازولی [illegible]

سزاوار

انحسن و از بی ... بست

... بیرون ... ست ... کار ... [illegible]

... [illegible] ... بلا ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملاحظه ... [illegible]

... [illegible] ...

به صرف حرف پیمایند یعنی که اگر کار آن جز حسن نیت مرتب است و دیگر همه جهت
ساز است. فرزند الحمد بسیار رغبت می‌نمود اللهم در اکثر عبادات می‌نوشته
که باقی ایام ابد الصالحات بخلق وسیع و قلع را فتح لعظیم لکن اقبال سریع
از دولت نیست اتصال ایشان به فرزند‌ها دشوار است با آنکه ابد چرا ابا نهند
همگی بمبانی اتصال ابد متحال پیوسته باشند که از خلق الله صعقا شد واقع
شده از ضد و در خلاف و تهمی و جهت که آن کار دل عرب و روی آن است بیت
فرزند الحمد بسیار فی عبادات لعبه از الله گذشت از دو حال عالی
ما آواره بود الهی باید رفت سادر دل با باشند. با خلاف آن هر دو سوق
ریخته اصول با سیر بقاید فرزند حافظ قرآن عظیم قدیم تعالی با علی
در مجلس است و شوق بودن آن نور چشم از جمیع کسی باید لکن بر کار
بر کار و اتفاق و شوق با لقه به مجد و رفع قرآن مرتبه قلبی حالت آیه بیت
در اکثر اند به حجت با قلبی حراب آید روایة حضور مجمع حضور تو بدل از کسی از
رسیدن قرآن کوچ کنند دانند طاعت است فرزند ارجمند اعظم جلیل
بر خلو کرد و لعنت خالی است خوب است خاص ایشان ملک را
از القاب ایشان بعد الموت خفا و العقبت خفا و الکبر خلفا ما

بالسیر والتحقیق حقا همواره منتظر باشند [illegible] و در [illegible] عشق خواهد از

رفیقه‌ها باید پیموده با نوبهار شکر الله در جات اوج خبر و قلمهای

متممات از هر جهه سلطان با سر درای گوداخی از اینجا به خد

سادات الحقیقه به بدر شمس الیقین که داغ از آن بر دارند با وجود او را

بهمه مدارا سیم و رسیده مر الکاشم خوش غلط بوده که من بعد کنم

فرزند سابقه و علم السلسال در باب بحر اداره بر اله السلوک بجاله شاید

جاه عروض دلالت [illegible] که این قسم خبر خراج از جهه اداره به حفظ الله

دگر ساعتی ها رسیده این طلب زان فرزند سابقه لم لم [illegible] باک

والدین خانگ جام در لدر بندگی سرا جلده فی غضب [illegible] از فرائد

رسوب قسم [illegible] و عروز را ساید فرزند سابقه و علم الواحدات

محل شهر و سه ابتدا بر دار الله سلسله صحیح داد از محل مفهوم [illegible] ملوک الکلام

مهوشت [illegible] خواده این قسم مطلع اید آن جا به بر ابدا از

سیم حالی و حالی و بد خواه حالی دعا داشتند و شکر نعمت حق [illegible]

کار بدانکه سه هیچ به ز خیر فرز دیر همه خبر فراوان لدرال

رعشه که دور را از جا به جوانب دستور و اخرو دا بشند [illegible] وفا

داره

محمد اولادر

ما و حفظ ذوی [illegible] الاولاد

مساق وارسد روز کرد [illegible] ارسم [illegible]

[illegible] ریحیت [illegible] اطوار [illegible] القلب [illegible]

[illegible] اولادنا [illegible] تمام [illegible] جولی [illegible]

[illegible] ابن [illegible] وحوب [illegible]

[illegible] الرزق [illegible] واولاد [illegible]

[illegible] والله [illegible] سیعیم [illegible]

[illegible] العری للصدور [illegible]

[illegible] اولاد [illegible] ایاه [illegible]

[illegible] الاولاد [illegible] ادرارا [illegible]

[illegible] صحیح [illegible]

24

بمجالس علما نشینی باشد و اهل مجالس [illegible] نیز از ارجمند او ما [illegible] صدقه

هر کس از سیر خود صفا خواهد جاه زنده خود لبس [illegible] خواهد جار

هر جا که سکینه بود دستی [illegible] لشکر [illegible] صدا خواهد [illegible]

تحا کمال بهار [illegible] کنند که [illegible] آن [illegible] استغناء دارند [illegible]

است که ان العلم ظلمات یوم القیامه از جهه وجهه منظور [illegible]

صوت که قریب ترا رسید [illegible] اوست چراغ [illegible] است از [illegible]

و عصب [illegible] سید و اهمال از رضا مید کنند خلق [illegible]

کنند چو که از خود نگاه [illegible] کنند در جانه خود دل اول [illegible]

حمد بودی جانه زن جامه [illegible] العلوم [illegible] از الحرب [illegible]

زیر حیا [illegible] [illegible] فاعل کنند اگر [illegible] الحرب [illegible]

[illegible] آتیم [illegible] که [illegible] سلمان [illegible] نفس [illegible]

به [illegible] که [illegible] فقری که [illegible] الله [illegible]

[illegible] بر [illegible] [illegible]

[illegible] الله که [illegible] [illegible]

عشق [illegible] اکبر [illegible] ز [illegible] [illegible]

[illegible]

به سیوم حالت ناچیز شود و هیچ اثر نماند گفتند که هیچ از برای الفت

که در بیان حالت بر وی نقش زوال باقی نماند لهذا چون ابدال را آینه

بد باطن نیز نه شوند و این حجت نعوذ بالله منها القدر و العزیز بلو تیغ حلم

سلکه است استغنایه توجهه الله العظیم و اسیده بامر الله الکریم هر جا که

باشد اختیار دارد و بعد این بار او حجه نگار ز ملاقات یار الهی وظیفه

ز بسیار استخوالید سند للقدوس معلوم نماید می‌شد این عاصی که این کار کرده بهم از

خوانات محکم و حاکم سریع استغفار نمود چون تا خود خوب بیحیم جلسه

وخار بردار نفس کرده نبود والا له زر و را عفو اسد کسی بیند که نفس

که این کرده است لا غم اقتی افسرده است بحمد الله که از دیار ملا او

نسیم سمایه نقصان الفی لعل لا نفس است ان دو نور خلاص از فعل احتصام دعا

خوب و عاقبت وفات شد نفس کلما بند خوب هم سید مالک و کریم

بحق قلت لست بی الیسی واله اللهم اجنبی مسلمنا و اما تنی مسلما

ز مرحب الیس عامل امل این القدوس منوچهان و لمانه عالم

را که دیو از سر حاکیان هر باقیه افزود برابر حقیقت بیاری بار در

قریب [illegible] از [illegible] ولی با [illegible] و سعادت با صواب [illegible]

معظم شده با بساره و والی انجا لطف [illegible] و ابطال وصله با [illegible] شد

[illegible] بدلائم [illegible] با کار [illegible] گر [illegible] حال الل قول [illegible] بر وقت [illegible] موصلا ابد

[illegible] علیه عزاز [illegible] با مرا [illegible] السکند [illegible] ارحقا [illegible] سپهر [illegible] سک

[illegible] ملمان در [illegible] بهادر [illegible] صهر الدین محمد [illegible] باقیم [illegible] در کابل [illegible] کد

اول راضی [illegible] این رضا بعض [illegible] معدعه [illegible] بالفصال [illegible] [illegible] ما

[illegible] داده بامداد [illegible] بود [illegible] وصا با [illegible] لطرلی [illegible] ملک [illegible] صالح

حالی [illegible] بلیخی [illegible] بر [illegible] انحرب [illegible] دولت جان [illegible] مراد [illegible] [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] سکو [illegible] حاله [illegible] اندیشه [illegible] مت [illegible] به

[illegible] عوض [illegible] لطف [illegible] حیدر [illegible] بند [illegible] جار [illegible] بما [illegible]

الله [illegible] محمد [illegible] الله [illegible] الصحو [illegible] حمد [illegible] [illegible] سلک

والد [illegible] حمید [illegible] والد علیه الله [illegible] محمد [illegible] منه [illegible] محمد

[illegible] یار [illegible] بسر [illegible] احمد [illegible] وسلام [illegible] والد [illegible]

[illegible] عزو [illegible] بن [illegible] محمد [illegible] الله امر [illegible] نور

[illegible]

به محمد یار خان [illegible] ... قبله ... فرمان

و از [illegible]

[illegible]

با ... خاتمه در الله موروث ... [illegible]

... عبدالله خان ... [illegible]

والنور

سروجا موصوف بالقیاس

عمل و نقل ارسه ان الله [illegible]

انت العسجن ان عالند [illegible]

وما بدارات [illegible]

حتی عا[illegible] جا[illegible] [illegible]

[illegible] الصدور [illegible]

[illegible] الامور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

العرض

حامی

وجوب حضرات [illegible] از حقوق مجید که در رحمت شیخ الله

جناب [illegible] اوصاف [illegible] ایشان [illegible] جلبی

[illegible] مکتوب القلب [illegible] القدس [illegible]

حامد [illegible] که از [illegible] باد [illegible]

[illegible] و [illegible] جمعی [illegible] حال [illegible]

[illegible] که اوس [illegible] حکمت [illegible]

[illegible] العالیات [illegible] باید دید

اگر جاطران مخلص [illegible] الله [illegible] درحضور او

[illegible] مخلص محمد [illegible] حال [illegible]

معروض [illegible] ماحب [illegible]

[illegible] واسطه [illegible] در [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] باید [illegible] محو [illegible] باد

[illegible] در [illegible] خدا [illegible] است

[illegible] بسلم [illegible] حال [illegible]

[illegible] مخلص [illegible] اسباب [illegible]

اسمان [illegible]

28

ضمائم و فرستو [illegible] که [illegible] حاجات تتار [illegible] و محل [illegible] خانه تتار

و [illegible] منزل [illegible] مسلمان [illegible] سلطنت [illegible] مال [illegible] حکم رساند

[illegible]

بالقرآن المنعم علی [illegible] صلوات العلیم [illegible] والله

انتقال [illegible] و [illegible] حامد [illegible] اسم [illegible] صحب [illegible]

بابک کلاهچه را بر کجا نهند بسان با جهان تیم بابر بطور ما میکند ارند
و دور روان مطلب خواهرانم ملکیت بانو صفات فتح اللهان وسه هند
سوار تا سیاس کم با بولد و یار طرف خطاب بهادر سایه دفتر
تحت ذرم باید هار حب الحکم زیاله سرنوشت کرامات اهل
که مرسد کلاهچه بلا ارجمند آرزده گشتند و بالعه بدمت فرو بیج کر فصح
سفله روایان به رسم دارایان جهان با مهر سه است مجلس بود
و بعث اسیر گردان نماید السی بان وسیله زنهار باید ست و بالما
دل ایجاد گرفتی عالم اگر بلاد فی ما جات کنند خوب ابدالار ساله
در حق له بدبد و باب الاله سر عوض است لیکن این ملعنه م ال النیم
عیوب فتح منبع لاقلم سنما سلطان تیمبا جدول قیروک حباب برابر
سر ارن سر اوار حبات به باید بیوسته که تربیس ارد ب او دیک حارس
به مرد عرد اجرمی با ملک سیده است از معتم حال ایکار خوب سرایی م
ابیات جاکه باید از سر مرده کس بر بیاید بالکه خارب و نیزی بفار حلیم باید
ویکم مراد ب غنیمه بود لکه جنگ قدر تربیت طلب ام بیرم دیگر کتبه و
سکم گذارم زیو لنه جان در بلا پیدا ابتعامه بربا لیک سب و بر دم باران
بجمهر را که جان مگر سر عطف او ممحا رو با ملک ران لی باک دیده ببراب
ار سجل ساعد

ار تحصیل بول مدتی که لطف‌نامه [illegible] العرض رسانید تا کلیه [illegible]

[illegible]

استدعا از مجموعه نام صلحا باید [illegible] ساعت که [illegible]

الحمد لله که [illegible] در [illegible] با [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] صحیح

[illegible] جمال [illegible] که

[illegible] آنچه [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] بلند [illegible] عمل [illegible]

[illegible] چه کنند [illegible]

را [illegible] بخشنده خداوند [illegible] تا [illegible] است [illegible]

[illegible] والحمد [illegible]

[illegible] سبحان الله [illegible]

[illegible] حال [illegible] مسافر [illegible] الحمد [illegible] اقامت [illegible] ایام

[illegible] باید [illegible]

[illegible] والصبعه [illegible] که

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] که

[illegible] کالمعاینه [illegible]

[illegible]

خوبو انجواب بیت ترا ابله آن بود سرباز اگر [illegible] است آسان بودن بر

تر جوان بیت سیاه عوض در این بیت قالو الله و اما الله بر آحیون

لقمه [illegible] در میعراث عمل بند بیت در صحیفه دلان جواب آن ملک تحریر بابد

کف ودایه آنکس که جعفر بحده عرض نمود قضا اخا دیم رغبت داد الیاه

ناگهان راکه [illegible] بعد از آن که یکی نم موارد حال ما الله الموفق و الیه

در مقدمه [illegible] اند کسی آن کار دیگر بیت ما گوید که حماسی ار کار رفته

ساران او ما دیگر را مقرر نماینده علی الله حال ایم بیت مقدمه اراریم

و [illegible] حفظ الله تعالی خوب می نویسته و مال زندگی ار دخل بداده

بر این دانش اهل او کور شده دیده حق بین او دریابد حق دار

تحقیق حق از دلدار حال چه صعب دالوالی است که لفظ کرها و اهلی

تصحیفات صعب ما بدلو بیات قرار و الکار مقدمه تمام بلند و در العصال

دحایا بار و اختیار جهت غالب ار مدعا برا ابد ارتسم [illegible]

مدر قت که ایمان ضعیف و سیدان غالب است ایمان کجا و خود کجا

اسباب احکام ار کرام حال ما خبری معرفه برابر کو ازر با عمال

و دریافت تمام لمحو و حلم ما کار نیز بر هم منتشد حق است را آن شده

شد که رفع الله حال در خوابست صدور احکام بتمام زوال

فکر افتند و مرقوم این عقیده [illegible] باید فرمان هم زمانه میسر [illegible]

باید به دست حجت [illegible] میسر شده باشند [illegible]

[illegible] فراغ المستعد لله تعالی الیه ارادت او در باب انواع الفکار

[illegible] که شکر الله [illegible]

[illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] باید تحقیق نماید و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مکرر جلوه داد فرساله و اظهار جرحهای بسیار رقعه کرد سوانح نگار پیدا کرد صورت تعبیر

[illegible]

... همه تعقال اگر گرم کوبو بدان سرو کشند جا به سیاه ... [illegible]

هم صحیفه او باب الحکمه باید گردید چند جمله که خواجه [illegible] ما قرار

باید بند و از حال او خبر باید داشت خیا جهان بهار [illegible]

که به [illegible] قدر [illegible] پیش گرفت هر گاه از حضور [illegible] سید

نوبت [illegible] مافات باید [illegible] اخلاق [illegible] و حال

که [illegible] عاقبت [illegible]

[illegible] او باید بوده [illegible] باید که تا [illegible]

و [illegible] که [illegible] که [illegible] باطل [illegible]

حساب [illegible] که این [illegible] حق

حقیقت [illegible] نفس [illegible] و [illegible] در [illegible] او [illegible]

[illegible] اگر [illegible] هم [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible] هم [illegible] [illegible]

[illegible] الله تعالی انا الله و انا الله [illegible]

و [illegible] باید [illegible] که [illegible]

آن [illegible] الله [illegible]

بیرط

مثنوی ... رعایت کرده

[illegible]

دربات ... [illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible]

[illegible] ان الانسان [illegible]

[illegible]

[illegible] سبحان الله [illegible]

[illegible]

تو بدریا ما بکر و ولم و حالت غیبت دریا به دور آید دور کم به کعبه
تو رسی از حلق تور سنگلها و حافران سنگ دل انوار آمد آید و خوار از حجاب
هم نه کعبه سالک از حیث عدا یار حلی آمده مرید در این تن اسیر لیسی سیر تو بد
به سور بیت انس نسب تا سور چه بر جدم بر وار بعد از ...
ایا یه او سالک سوه از این مقال جو باره خرد دیده آن این نفس ... صلح
حیر وها زمعد حق را بود که آورد الف به عیر جمع له لال آورا لبه
تو آن حوار ام رحق دریا سعادت تا لوران برکیم آن که لطف الله تعالی
توفیق الملک نیسد و در این سره رو سیار تحید بحر مست محمد دلیل محمد علیهم السلام
ملتو کی له الصرت جنگ بان مرا حدان قربالکه به مطالعه و العبد مرا این
تو سعه آب و اما بس خدمت کار حق لعوه در حوار سیر باید بوست باید قلوبه شیدا
باید حاجت بعد از آن باید له بعوض تتمات قبول هم تعهد و در آن حال حد امثال
و در یا مر ان عالمه قلوه لیمری سیرت حال حلم رسایند که اکرور ... الفر لسند
ابست ... بعوب حاله از حرا سلک و لوله بارد نیست
ابو الطاف ستر الفال که الکت ...
لکن حال الصرت حیات رساند الحکم الله الوا حلی القادر ... حلم از
دیت از عوالی سهید از حال و اصبح سیه که صلیم بیت اسرار اسند الحمد الله
دانت ابرار

والآن [illegible]

[illegible] بامرها وجعلت [illegible]

[illegible] الوليك [illegible]

[illegible] الخلق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

برای اضافه [illegible] چهار جز [illegible] از [illegible] رفع الغدر [illegible]
برابر باید که واقعه [illegible] عوارت [illegible] هندو [illegible] بطور
دیگر [illegible] میان [illegible] هندو [illegible] برابر است
هندوان [illegible] بهادل [illegible] باید [illegible] روح [illegible] دار
باو [illegible] زر [illegible] که این [illegible] طرف [illegible]
هر [illegible] از [illegible] دار [illegible] کر [illegible] اول [illegible]
و [illegible] وقت [illegible] نکرد [illegible] لطف
اهل [illegible] نکند [illegible] طلب [illegible] از [illegible] بسیار [illegible] جهد [illegible]
[illegible] نموده [illegible] اول [illegible] باید [illegible]
جعفر [illegible] که [illegible] دار [illegible] علی [illegible] رسید
[illegible] علیخانه [illegible] باید [illegible] است
و [illegible] است [illegible] حالت
دیوان [illegible] صفاحال [illegible] سال [illegible] بیقرار
[illegible] کنند در
[illegible] آن [illegible] در
[illegible] لطف [illegible] باشد
[illegible]

بحال مذکور باشد لعنت ... بلا ... در جا ... که در حضور

... باشد ... الا رحمانیه در ... همسند که ... رعایت

[illegible]

مستحکم ... مستقران لعابد ... و مدارک ... حال

از حد ... لا ... با تمام ...

الوقعه لیکن حاضر [illegible]

برزمان الله [illegible] اولی [illegible] ادر [illegible] تحان [illegible] مالک [illegible]

واتو باینده مال [illegible] بردولت کرامتی صورت [illegible] لسه وکیل [illegible]

[illegible] بردولت [illegible] دکوبر [illegible] فتح [illegible] اوقات [illegible]

[illegible] لت طبردی [illegible] عطر [illegible] الم [illegible] مستعطف الت [illegible] میدانم [illegible]

[illegible] لطف [illegible] احوال [illegible] حی [illegible] الرادن [illegible] سان [illegible]

[illegible] حق ادم [illegible] اده بولسه [illegible] عصو [illegible] اوله [illegible]

[illegible] صبرالله [illegible] احوال [illegible] عطا [illegible]

[illegible] ولسی [illegible] بذل [illegible] الی [illegible] وقت مقاومت [illegible]

[illegible] در [illegible] دیگر [illegible] الله [illegible] ابعاد [illegible]

[illegible] ارحمی [illegible] الصلحه [illegible] نامه [illegible]

[illegible] خبر [illegible] صبر [illegible] الله [illegible]

[illegible] بره [illegible]

محمد [illegible]

سجعه و بدر بسی رنجهاست که بوده و نه دیگر بدرالدین بدلوان و مرباتت
انجا ... احوال ... بدیانت وارز تمام ملتفت نماید که
بیت ... جلیله املی و نوازش مکاتبات اهلی اند
... و معتقد دیگر ... الطاف ... و رحمت ... افروز ...
فاخره ... جلیله الغدر دارد ... که به ...
... که دور ... عقل دور ... ان فدوی ... گوید که
... ... والاقدم علیجاه ... باید
... ... برقرار ... و لطف ... حال ...
... ... حرف ... دیگر هم ... ان مقام ... مواعظ ...
آورده اند ... خانه ... و الاتار
اهم ... ... دارد ... که همه وقت
... ... هادی ... خانه
انها ... و ... ... و بازگشت ... ... بر ... ...
حداد ... و رونق و شکوه ... مملوده با دوران ... ...

هیهات هیهات و شعر و [illegible] به سلطنت عقاعق اب

باصواب مالدت و ترب الارباب خاقان جهان [illegible] احسن الجلیلی

دربار بنیان [illegible] قطعه به مهمانی [illegible] حال [illegible] نوشته بولراکه می باید

والله الملت [illegible] دیگاه دارد حال عبدالرحمان دراین [illegible]

مالوه چند رسم نوشته [illegible] حدیث [illegible] اسعد الله

کریه ولی هیهات دیوانی نوه میکوفت که [illegible] والاشکر باید [illegible]

دارای دو ماه [illegible] علمای [illegible] القدر [illegible] انعام [illegible] الجلال

به عزیزند عالی جاه [illegible] نماید که [illegible] جان العرض رسند که [illegible]

قدیم [illegible] دارند مختار [illegible] عالی [illegible]

عنایت الله [illegible] المطلب [illegible] کردیم [illegible] باشد که [illegible]

با در ایام [illegible] الله [illegible] حیدرآباد [illegible]

باسابیله [illegible] چندی [illegible] داشتم و نظر [illegible] المجد [illegible]

[illegible] حضرت شنیده ام که [illegible] گر [illegible] روز

[illegible] ملک [illegible]

تولی

خوش می بر ابدال القصه کاسه باد ... کتابت کونه ای الحواب
ساحت
باقی که تو از جمله را الحی ... ابداع ... اند تا ادم جار جایز باچار باید
حیدری را است ... بزرگ و الحاق ... که بالا ... نبشند بالا ... بر
قرار ... حال ... حیات ... عقوبات تمام گراست باوجود که
سالار
فرزند ... ... بیرون ... لسنی ... روانه ... اسد وسلطنه
که ... نوشته ... ملک ... حد ... عشبی ... در عالم ... حال ... تا
گفته ... باشد که ... سالار ... از ... الکفه محمد ... دارد
... دیوار ... است ... جان از مردم عوام ... شنیدم که این
صدارت
راه ... مردم ... حیدر ... بگیرند ... کاو ... اسرار ... با این
باید ... بوده ... حرام ... اعمال حق ... خواهد ... میدانند که اسرائیل
بمکد الله
رفته ... لدسه ... این ... حرج ... رفت نفس ...
که ... صاحب ... نباشد ... عقبی ... اگر ... میدانستند که
همت
ظلم ... است ... ظالم ... گذشته ... حلید
ولعل ... السن ... ودیده ... از عهد ... الحرب ... شکسته

رسیت رسیل چه میکل چه ... [illegible] رسیل چاکر باید جای لا احد است

بماند خاک ذلیع داد از دیت عقب ... [illegible] سلیم صحیح اوست

یاد در لشکر عالیجاه دو جانب حیده بدر دست ... [illegible] کردیده ... برادر

ضرورت است این بمیراد رضید مورت ... باوند ... [illegible] باید

مسئل ... محال و اقوال حل و رایند ... [illegible] و سلیم جای

عالیجاه ... طلب در ... آلد دراز ... [illegible] میخواه ... سود کرده اند

باید نوشت و ... نعت که ... طلب ... [illegible] خواهد باید سود کی

سوداگر ... سود ... است اعلی حضرت ... [illegible] خاصه است

جانب ... و امر موقوف ... [illegible] بندد در عصر ... صالحه صالحه

موضع رو جاب حمیده ... [illegible] که ... [illegible] رسیده ام

اگر اتفاق ... [illegible] و تعقب ... [illegible] خواهند ... [illegible]

... [illegible] والد رسیده ... [illegible] والد ... [illegible] صورت

... [illegible] ... خان ... [illegible] ... [illegible] ...

... [illegible] ... حکم والد ... [illegible] الملک ... [illegible]

الملک

که به کلک لیسر خود از خوب باشد چونکه در رسیدن آن اہل داد
بند شود بخط خود مالک که آن جو جز بر خرانه لرفتند حالہ

[illegible]

بیدار و باید جز مرگ مجلس جان بسته باشد و از اسرار ...
راه ... و حج بر وحدت و به دار نیلی ترو خطا بر سید اسم رضی الله

غصه بسر آید ... وآید و قوت ... [illegible] ... الرحیم ...

... [illegible] ... بسیار ... خواهد ...

[illegible]

از دوره ما ... [illegible] ... خلافت ... [illegible]

جزا بر ... خواهد گذشت و ... [illegible]

[illegible]

رسیده است فرخنده نفس آنکه حالت از ما عار دو اعتبار را در رحمه حالت آن
باشد و هر لحظه الحفظ والامان باید گفت قرار الحمد لحلیم کس سخی
بحق بیت خود و سخای فرو برار دلوان شمات علمانه هر ار محمد اعلام
صحابیت هم مطلبی برار که ور از و لطف لطار و حفظات را حال وحال ره
بروینه نظر تسلی بیاد حقیقت و اوفی ارید و حسنه المحاکم گوار بخشیا باد
نکاله نفس علقا و نمع فتمات الا علی الله عهد است ان فی اکرمت
دولا ندیشه ارادات گوسه گیرنده وا شعار صفت نور است که خاطر گوسه
حیاط از طرف راکه مطهور نظر حامی و ... الطاف ا است باد و سیمره باشد
قدام توسه ان آمد ... و در حضرت ... الله مطهور را القدس الکرمت
را در جه بدیه کرد خیلی ... برار ... که دو ازده ... برار رسالت مکتبه لعل نمور خواهد
است حال سیار ... حال طرف حسنه زوره آنکه نسبت پا علیم حال
بود که کسی صبح جانی ... حراربحال وامر حال ... علم عال گوامیر حال
سبک داد ... بار ... وحال حمیدم ... ساید ... وراحوال ...
سر ... محمل با رحمو ... و از حالت جراحات انده و تعذیه ...
حفو ... الموت قریب من ... العلی والاقرب من حبل الورید
بان ... الفوس ... در دولت ... آن ارباب و ... با ایام

عجب مروارید جان من بسم کوزوار ... اگر ... واله تعالی ... اگر

کردوار ... ابن ...

... تا ... الفقاهیه ...

جانب ... رحمه ... ثم ... ادرک ... اسنو ...

قال ابوالوفا ما مولوده ورایت ... سالکه ...

ثم فقیر ... ار ... فقرو ... ورتبه ... اردم

... جهان ... ابن ... صورت ... ننفس ...

... کلیه ... اوالفعل ... جمله ... تقال ...

... القایلی ... ایشی ... تعالی ...

... بی ... حی ... سبحانه تعالی ...

... الملک ... المنه ... الله تعالی ...

... علی ... واعلم ... بالله ...

الله اعلم

رمل سمت و اسمان دور دیوان السماء مرد ... رطایا را آماس لعنه اند

دیوالکون آرل و آماس بعل گکل در ... محالدت حنصه سیاه سمار ... ظلمات

رت کوندم خوارزمش اباداراله حنده جمیده صرای [illegible] بعو نفس [illegible]

اولدیه ماد و سالجوق [illegible] ملوان کونل واقع [illegible] حس اسلی [illegible]

جنت الله زیل فلدیه [illegible] یا می که بالله محمد جام حسن رحمت [illegible]

الحس به دور خولسن در حرمن خولسن [illegible] اردیمس خولس

[illegible] ایم خولس آن داس و حمیت من و دسمن خولس [illegible] الدین

ارباب لحی جنراله طاهر [illegible] الله بهمت جان است که بحسب حال بو سبد الله کریم

صبح الحسب خراب راولقه اردولیل [illegible] نوشته مستقل [illegible] که عزاده

علت بولان [illegible] حرام [illegible] حالت او [illegible] قرار [illegible]

بولسند که بدبور اکبر الله چیر دار [illegible] ولیرس [illegible] نوشته [illegible]

بحالت [illegible] حرینه [illegible] ... قلعه در اسد حاکم [illegible]

قلعه رحمند [illegible] دار حیر دار [illegible] پادشاه نوبلعت از قلعه [illegible]

زانکه با خبر در فتح قلعه [illegible] سنت [illegible] ذات [illegible]

ساحلی قلعه بها باید نوشت مگر [illegible] نوبه [illegible] علی [illegible]

معتمد خان

بعد لله کرسی ... یادشاه ... مطلب ... بود ... دو ماه ...

[illegible]

... از ... است یا ... بگر این ... مرحمت ... از

... روا ...

